

مطالعات سیاسی

- بخشی از مقوله "تجدد"
- اتهام در تاریخنگاری فراماسونری ایران
- روایتی از سرگذشت "کنفدراسیون"
- ساسونها، سپهسالار و تریاک ایران
- شاپور بختیار و "ناسیونالیسم ایرانی"
- غول یک چشم

(سازمان اطلاعاتی آمریکا در دهه‌های آغازین قرن بیستم)

□ آمیزه‌ای پیدازجل و واقعیت

(سیری در خاطرات ولادیمیر کوزیچکین)

□ خاطرات فردوست، نقدها و نظرها

کتاب اول پانزده



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

خاطرات فردوست؛ نقدها و نظرها

(دیدگاههای «روزگار نو»، ارتشبد جم و ح. م. زاوش)

انتشار خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست در محافل وابستگان و بازماندگان رژیم پشین در خارج و داخل کشور واکنش‌هایی را برانگیخت، هر چند برخی تاکنون سکوت را ترجیح داده‌اند.

این واکنشها دور از انتظار نبود. مسلم بود که در کنار استقبال گسترده پژوهشگران و علاقمندان به تاریخ معاصر، دو گروه به مقابله برخیزند. گروه اول شامل کسانی است که هویت اجتماعی خود و حتی خاندانشان در پیوند با رژیم پهلوی موجودیت یافته. روشن است که آنان هر گونه کندوکاو در تاریخ معاصر و راهبرد به اسرار نهفته در پس حوادث این دوران را با نفی داستان سربازی‌ها و افتخارات موهومی که برای خود بافته‌اند مساوی ببینند. آنان طی ۱۲ سالی که از سقوط سلطنت پهلوی می‌گذرد از هر گونه راستگویی و فاشگویی به جد اجتناب کرده‌اند و اگر در برخی نشریات داخل و خارج کشور «خاطره» ای نگاشته‌اند، از حد خاطره نگاری‌های ژورنالیستی دوران پهلوی فراتر نرفته‌است. مهم‌ترین اثر تاریخی این محافل ایران در عصر پهلوی (مصطفی‌الموتی، چاپ لندن) است که چیزی بیش از گردآوری نوشته‌های گذشته این و آن رجل پهلوی، در سطحی بسیار نازل و سخیف، نیست. طبیعی است که این محافل با عناد به استقبال خاطرات فردوست روند و بکوشند تا با تمسک به دستاویزهای گوناگون، مثلاً این حادثه چنین نبوده و چنان بوده، با آن مقابله کنند.

گروه دوم، شامل کسانی است که هرچند بعضاً شاید سودای دفاع از رژیم پیشین را در سر نداشته باشند، لیکن از آنجا که آنان نیز هویت اجتماعی و علمی خود را در پیوند با برخی محافل آن دوران کسب کرده‌اند و عمری به پیرایش بافته‌هایی «تحقیقی» و «تاریخی» پرداخته‌اند که ورود اسناد جدید از نوع خاطرات فردوست و اردشیرجی می‌تواند این بنای کاذب را فروریزد، واکنش آنان به سردی یا عنودانه بوده‌است. طبیعی است که این محافل نیز بکوشند تا به انحاء مختلف به مقابله با ارزش و اعتبار این اسناد بپردازند و مثلاً با ترسیم چارچوبی دلبخواه برای خاطره‌نویسی وزن و اهمیت خاطرات فردوست را زیر سؤال ببرند. در واقع، بافته‌های این کسان از آغاز بر شالوده خطا بوده است. اگر به یاد داشته باشیم که برخی اسناد مربوط به تالیران یکصد سال پس از مرگ او فاش شد و بر گوشه‌های تاریک زندگی این رجل هزار چهره تاریخ معاصر فرانسه روشنی افکند، درمی‌یابیم که آن کسانی که بهر دلیل، در دوران سلطه رژیم پهلوی و یا در سالهای پس از آن، با تمسک به برخی اسناد یا خاطرات «رسمی» به تبیین تاریخ نرفته و بالاتر از آن کلام خود را «فصل الخطاب» پنداشته‌اند، چه خطای عظیمی مرتکب شده‌اند. ما تردید نداریم که تاریخنگاری راستین ایران معاصر تنها در آغاز راه خود است و ابهامات و ناگفته‌ها چنان زیاد است که به یاری اسناد تازه‌یاب سراسر چهره گذشته ترسیم شده توسط این نخله محافظه کار و واپس گرا را دگرسان خواهد کرد.

در میان واکنشهای محافل هوادار رژیم پهلوی، نخست به هیاهوی ماهنامه روزگارنو، که توسط جعفر رائد و اسماعیل پوروالی در پاریس منتشر می‌شود، می‌پردازیم. این نشریه نوشت:

کتابی که به تازگی در دو جلد تحت عنوان «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست» زیر نظر موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی از طرف روزنامه اطلاعات در متجاوز از ۱۴۰۰ صفحه انتشار یافته، اگر بتواند برای آنهایی که در متن حوادث چهل پنجاه سال اخیر ایران بوده‌اند، واقعیتی را فاش کند قبل از هر چیز این است که این کتاب پر حجم، خاطرات واقعی حسین فردوست که وضع او یکی از اسرارآمیزترین جریانات انقلاب ایران به حساب می‌آید [!] نیست.^۱

البته روزگارانو روشن نمی کند که «خاطرات واقعی» چیست و «خاطرات غیر واقعی» کدام است. این ماهنامه در معرفی خود می نویسد: «در روزگارانو نه لاف و گزاف وجود دارد، نه چاپلوسی و بدزبانی و نه دروغ». ولی مقاله ای که با امضاء «سرشار» درباره خاطرات فردوست در این نشریه درج شده، سرشار از فحاشی های سخیف است. از این ترهات می گذریم و به «دروغ» هایی که روزگارانو مدعی است در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی آمده می پردازیم:

روزگارانو ادعا می کند که ملاقات پنهان رضاشاه با محمد علی فروغی^۲ صحت ندارد و به همان مشهوراتی استناد می کند که پیشتر تحت عنوان «تاریخننگاری درباری و وقایع شهریور ۱۳۲۰» - در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - بدان پرداخته ایم.^۳

روزگارانو می گوید که تبدیل باشگاه امیرآباد توسط ارتش اشغالگر آمریکا به مرکز فحشاء^۴ «دروغ» است. این حقیقتی است که لازم نبود فردوست بگوید، بسیاری از کهنسالان تهرانی به یاد دارند. در مطبوعات سالهای ۱۳۲۰ نیز شواهد بسیار است. روزگارانو این گفته فردوست که شاه اوراق ۲۰۰ هزار تومانی سهام اولیه موسسه «کیهان» را به او بخشید، «دروغ» می خواند (ماخذ لابد گفته آقای مصباح زاده مدعی مالکیت این موسسه است!)، و توجه نمی کند که فردوست تصریح کرده که این سهام در زیرزمین خانه او موجود است.^۵

روزگارانو تاسیس گارد جاویدان را به عباس قره باغی نسبت می دهد و نقش اصلی فردوست را در آن تکذیب می کند.^۶ ماخذ لابد گفتگوی رائد یا پوروالی با ارتشبد قره باغی است!

روزگارانو ترفند بازداشت عده ای از عناصر وابسته به انگلیس در زمان جنگ جهانی دوم - در کنار عناصر واقعاً ضد انگلیسی - توسط ارتش بریتانیا را «دروغ» می خواند؛ مسئله ای که از مشهورات است و در مطبوعات سالهای ۱۳۲۰ شواهد در تأیید آن فراوان.^۷

۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۹۵-۹۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۹-۳۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۹.

۷. از جمله مراجعه شود به سند مندرج در جلد دوم، ص ۲۵۲-۲۵۳. یکی از این بازداشت شدگان «ضد انگلیسی» فضل الله زاهدی بود!

روزگارانوَ «احساس» فردوست دال بر سودهای قدرت طلبانه پرویز ثابتی در روزهای انقلاب^۸ را «دروغ» می خواند، و نیز این را «دروغ» می خواند که ثابتی تا ورود امام (ره) در کشور حضور داشت. (مأخذ لابد اظهارات خود ثابتی است!) سندی در دست ماست که تاریخ آخرین خروج ثابتی را با پاسپورت جعلی به نام «عالیخانی» و به مقصد رُم نشان می دهد.

روزگارانوَ این گفته قره باغی به فردوست در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پس از جلسه سران ارتش را، که «بدنیست یک دیداری از ژنرال هایزر بکنید، او باستادش در همین اتاق پهلوَ است»^۹، «دروغ» می خواند، زیرا هایزر در خاطراتش ادعا کرده که در ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ از تهران خارج شده! روزگارانوَ عنایت نمی کند که این گفته هایزر مورد توجه «ویراستار» بوده^{۱۰}، ولی گفته فردوست نیز حداقل به اندازه ادعای هایزر سندیت دارد (اگر اظهار قره باغی به فردوست از مصلحت گویی های مرسوم او نباشد). اگر به فعل و انفعالات مرموز پس از انقلاب، مانند فرار طوفانیان، توجه کنیم درمی یابیم که چندان هم نمی شود بر ادعاهای هایزرها پای فشرد.

روزگارانوَ مدعی است که سپهبد بدره ای در صبح ۲۳ بهمن کشته شد و لذا تلفن عصر آن روز فردوست به همسر وی^{۱۱} «دروغ» است. معلوم نیست که مبنای گفته روزگارانوَ باز کدام شاهد «معتبر» است. خبر قتل بدره ای تنها در بعدازظهر دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ به روزنامه کیهان رسید و لذا در چاپ دوم این روزنامه درج شد و در نتیجه عصر همان روز شایع شد و این مقارن حوالی غروب است.

می توان به فردوست ایراد گرفت که در این یا آن مورد جزئی اشتباه کرده (مثلاً آوردن نام ابوالقاسم فروهر به جای غلامحسین فروهر^{۱۲} یا احمدپولادین به جای محمودپولادین)^{۱۳} و می توان به «ویراستار» خرده گرفت که متوجه این اشتباهات نشده، ولی نمی توان ادعا کرد که چون فردوست تاریخ ورود نیروهای آمریکایی را به اشتباه صبح روز سوم شهریور خوانده^{۱۴}، پس آمریکایی ها اصلاً وارد ایران نشدند! به عکس،

۸. همان، ج ۱، ص ۴۷۶.

۹. همان، ج ۱، ص ۶۲۸.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۶۰۱ - زیرنویس.

۱۱. همان، ج ۱، ص ۶۲۸.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۱۶۹.

۱۳. همان، ج ۱، ص ۷۰.

۱۴. همان، ج ۱، ص ۸۹ - ۹۰.

خاطرات فردوست از شگفتی‌های حافظه اوست. اگر توجه کنیم که فردی چون ایرج اسکندری در خاطراتش در ذکر ماجرای انتقال رهبری حزب توده از مسکو به آلمان شرقی در سال ۱۳۳۶، نام کمونیست سرشناس فنلاندی - اتو کوئوسینن - را به خاطر نمی‌آورد،^{۱۵} و دهها اشتباه تاریخی و لُپی مرتکب می‌شود، و یا اگر خاطرات سنجابی را مرور کنیم، و اگر توجه داشته باشیم که فردوست در زمان تنظیم این خاطرات بجز چند کتاب دم دست مأخذی در اختیار نداشت و صرفاً بر ذهن خود متکی بود، این شگفتی حافظه او ملموس‌تر خواهد شد.

ادعای روزگاران دال بر واقعی نبودن خاطرات فردوست حیرت‌آور است. البته برای آن ژورنالیست‌های «حرفه» ای سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ که پرداخت جعلیاتی چون *خاطرات کینیاژ دالگورکی* شغل اصلی‌شان بود، اینگونه دعاوی آسان است، ولی نه در مورد خاطرات فردوست که، علاوه بر دستنوشته‌ها و بازجویی‌ها و نوارهای صوتی و تصویری بازمانده از او، بخش قابل اعتنایی از آن در زمان حیات خود وی از تلویزیون پخش شد. اگر بقایای رهبری حزب توده این «زرنگی» را داشتند که یکسره درباره خاطرات احسان طبری سکوت کنند، گردانندگان روزگاران از این «زرنگی» نیز بدورند.

آقای رائد از دست‌اندرکاران حوادث سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ و پس از آن، و در کنار ارنست پرون و جواهری از موسسین «لتر پهلوی» در سال ۱۳۳۱ است. پیوندهای کنونی وی با محافل معینی در غرب و در عربستان سعودی پوشیده نیست و از اینروست که نشریه ایشان زبان «محافل خاصی» تلقی می‌شود. اتفاقاً پیشتر در جلد دوم *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* درباره این نشریه سخن گفته‌ایم. در آنجا گفتیم که پس از بازداشت ارتشبد فردوست، سلسله مقالاتی با امضاء «ا.ع. تافته» در روزگاران منتشر شد که به شکل عجیبی برخی دانسته‌های فردوست - که فقط سرشاپور پورپرتر از آن مطلع بود - را بیان می‌داشت، و این در زمانی بود که هنوز مصاحبه‌ای از فردوست پخش نشده بود. در همان زمان این مقالات یک «فرب» ارزیابی شد. از جمله این دانسته‌ها، عملیات مشترک فردوست و سرهنگ گراتیان یا تسویچ در تصفیه «جبهه ملی دوم»، گفتگوی محمدرضا پهلوی و حسنعلی منصور و حسین فردوست درباره تبعید امام (ره)، شرح ماجرای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که به طرز مشهودی به روایت فردوست شبیه است و غیره بود. (البته حافظه «ا.ع. تافته» قویتر از فردوست نیست و مثلاً وی در بیان روایت

فردوست از دوران کودکی محمدرضا پهلوی خانم ارفع را به اشتباه «مادام پاکروان» خوانده!) و گفتیم که پیش از پخش مصاحبه‌های فردوست، «ا.ع. تافته» در روزگاران (سال سوم، دفتر سوم، فروردین ۱۳۶۳، ص ۳۹) بر نقش فردوست در به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی (ملاقات‌های او با الن چارلز ترات) صحه گذارد.^{۱۶} در باره علت انتشار این مقالات و برنامه تلویزیونی بریان لپینگ و انتشار خاطرات وودهاوس در همانجا توضیح داده‌ایم. پذیرفتنی نیست که روزگاران، که پیش از انتشار خاطرات فردوست بر مفاد آن صحه گذارده، امروزه چنین بادستپاچگی در واقعی بودن این خاطرات تردید کند. روزگاران با ردیف کردن «دروغ» هایی از آن دست - که به فرض «دروغ» بودن همه آنها در خاطرات فردوست، مسئله اساسی این کتاب نیست - می‌خواهد «مُشت» را نمونه «خروار» جلوه دهد و در گرد و غبار آن اصل ماجرا را گم کند. لذا، در دعاوی دور و دراز روزگاران علیه این کتاب حتی نامی از سرشاپور پورپرتر در میان نیست. وی چون سالهای مدید پیش از انتشار خاطرات فردوست همچنان موجودی است که گویا وجود خارجی ندارد!

دومین واکنش، که به معرفی آن می‌پردازیم، به ارتشبد سابق فریدون جم - داماد پیشین رضاپهلوی - تعلق دارد.

روزگاران در شماره خرداد ماه ۱۳۷۰ خبر داد که فریدون جم یک جزوه سی و دو صفحه‌ای درباره خاطرات فردوست نگاشته و برای این نشریه ارسال داشته‌است. نشریه فوق این حواشی جم را «مُشتی» از همان «خروارها دروغ» مندرج در خاطرات فردوست جلوه می‌دهد، معذرا به چاپ متن کامل «جزوه» جم نمی‌پردازد و تنها گزیده‌ای از آن به دست می‌دهد. مدت کوتاهی پس از آن، متن این جزوه که با عنوان «مروری بر خاطرات ارتشبد سابق فردوست» و با امضاء فریدون جم به صورت دستنویس در اروپا تکثیر شده به دست ما رسید و علت استکفاف روزگاران از چاپ متن کامل آن روشن شد. فریدون جم - این یار ۴۰ ساله فردوست - برخلاف روش روزگاران در «واقعی بودن» خاطرات فردوست تردید نمی‌کند بلکه به عکس، به گناه فاش‌گویی، شدیدترین حملات را متوجه فردوست کرده‌است. او این خاطرات را به «جرم» برملا کردن اسرار پس پرده «سلطنت بزرگمرد تاریخ ایران»، «gossip»

(چرت و پرت) خوانده است!^{۱۷} داوری جم درباره دوست دیرین خود خواندنی است: [فردوست] خود را کانون و مرکز و منشاء همه چیز خوانده و برای خود شخصیتی فرض کرده که فقط ممکن است در نظر مردم بی اطلاع و متملق و چاپلوس و ترسو و توخالی وجود داشته است.^{۱۸}

تنها بعضی اطلاعاتی که فردوست در مورد فعالیت‌های زیر امر خود می‌دهد می‌تواند به قول موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آنهم پس از رسیدگی و مقابله، دستمایه‌ای برای پژوهشگران باشد والا حکایت‌های «خاله زکی» از دیگران ممکن است فقط دشمنان رژیم سابق و مردم بیمایه را ارضاء نماید.^{۱۹}

این ادعای جم که اطلاعات ارائه شده توسط فردوست، فردی که ۵۲ سال تمام نزدیک‌ترین روابط را با شاه معدوم داشت و هیچ فرد دیگری یافت نمی‌شود که چنین رابطه طولانی و همبسته‌ای با محمدرضا پهلوی دارا بود،^{۲۰} بجز موارد مربوط به دستگاه تحت امر او فاقد ارزش پژوهشی است، مسلماً ادعایی بی اساس است. برای ما که انبوهی از اسناد اطلاعاتی و امنیتی رژیم پهلوی در دسترس مان است و نقش حساس و استثنایی فردوست را در تاریخ سلطنت پهلوی دوم، در محفل خصوصی او و در رأس «دفتر ویژه اطلاعات»، می‌شناسیم - نقش استثنایی که حتی در اسناد لانه جاسوسی آمریکا به کرات مورد تاکید است - این دعوی جم نمی‌تواند جدی تلقی شود. در خاطرات فردوست، به عکس جم، نوعی علقه بنهان عاطفی نسبت به جم آشکار است؛ ولی اگر وی برخی حقایق تاریخی چون وضع پیشین همسر جم - که در اسناد متعدد از جمله اسناد لانه جاسوسی آمریکا نیز بیان شده -^{۲۱} را شرح داده، نمی‌توان وی را به «خاله زنگ گویی» متهم ساخت. به علاوه، همین اسناد ثابت می‌کند که علیرغم چند صباح وصلت فریدون جم با خانواده پهلوی، هیچگاه وی یک صدم موقعیت فردوست را در حریم خصوصی و پنهانی زندگی محمدرضا پهلوی نداشته و این اوست که فاقد صلاحیت برای اظهار نظر درباره اسرار تاریخ سلطنت پهلوی دوم است و نه ارتشبد حسین فردوست

۱۷. دستنویس فریدون جم. ص ۱.

۱۸. همان مأخذ، ص ۱ - ۲.

۱۹. همان مأخذ، ص ۲.

۲۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱، ص ۶۴۶.

۲۱. مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا. ج ۱، ص ۸۳.

- این «چشم و گوش شاه»^{۲۲}

صرفنظر از شخصی بودن ایرادات جم بر خاطرات فردوست، ببینیم این «خوارها دروغ»، که به ادعای روزگارانو جم در خاطرات فردوست یافته، از چه دست است: عموم خوانندگان مسلماً با ما هم عقیده هستند که یکی از مهم‌ترین اسرار فاش شده دوران پهلوی توسط فردوست، نقش سرشاپورریپورتر و پدر او (اردشیرجی) است. اتفاقاً این نکته‌ای است که هر چند خاطرات فردوست سهم مهمی در افشای آن دارد، لیکن تنها سند موجود درباره آن دستنوشته‌ها و نوارهای مضبوط فردوست نیست. درباره ریپورترها در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به طور مشروح سخن گفته‌ایم و تصور می‌کنیم که صیرف تصاویر مندرج در کتاب فوق و متن خاطرات اردشیرجی، که دستخط سیرشاپور ریپورتر و مضمون آن گواه صحت آن است، جای هیچگونه انکاری در «واقعی بودن» این افراد و نقش مرموز و هزارتوی آنان در حوادث مشروطه به بعد باقی نمی‌گذارد. معه‌ذا، معترفیم که ناگفته‌ها فراوان است و این تنها بطور کامل زمانی آشکار خواهد شد که سرشاپورریپورتر سکوت سنگین کنونی را بشکند و به انتشار اسناد خانوادگی و خاطرات واقعی خود اقدام کند. هر چند این صداقت و فاش‌گویی را از شاپورجی بعید می‌دانیم و بیشتر سکوت و یا انکار و یا جعل واقعیت‌ها را محتمل می‌دانیم. آنچه این احتمال را تقویت می‌کند، تجاهل فریدون جم است که هر گونه آشنایی خود با شاپورجی را انکار کرده است:

شاپورجی: مطلب به کلی دروغ و ساختگی است. دوستی و رفت و آمد او به خانه من به کلی بی‌اساس است. من شاپورجی را نه دیده و نه می‌شناسم و نه با او آشنایی داشته‌ام و هیچوقت به یاد ندارم حتی در خارج مثلاً يك میهمانی با او روبرو شده باشم. تیت فردوست از این دروغ معلوم نیست چیست.^{۲۳}

جم در جای دیگر در بحث پیرامون بحران معامله تانک چیفتن مجدداً می‌نویسد: «(موضوع شاپورجی که تا امروز من نمی‌شناسم کیست، آنهم ساختگی است.»^{۲۴}!! این پرده پوشی کودکانه خود بزرگترین محک برای سنجش عیار صداقت مستتر در خاطره‌نگاری‌های بازماندگان و مدافعان رژیم پهلوی است. به دیگر مواردی که جم بر خاطرات فردوست ایراد گرفته می‌پردازیم:

۲۲. همان مأخذ، ص ۱۷۵.

۲۳. دستنوشته فریدون جم. ص ۱۹.

۲۴. همان مأخذ، ص ۲۴.

۱. جم می نویسد که بر خلاف گفته فردوست، علی قوام در دانشگاه کمبریج انگلیس تحصیل نمی کرد و او در این کشور تنها موفق به گرفتن مدرکی معادل دوره متوسطه شد. علی قوام و فریدون جم در تابستان ۱۳۱۵ به ایران آمدند، پس از مدتی با «شاهدخت‌ها» نامزد رسمی شدند و مراسم عقد چند ماه بعد صورت گرفت، و نه به گفته فردوست «(یک هفته بعد)»^{۲۹}!

۲. جم می گوید که بر خلاف گفته فردوست، «والاحضرت شمس» ۶ ماه پس از درگذشت رضا شاه همسر خود (جم) را طلاق داد، ولی «والاحضرت اشرف» - که شتاب بیشتر داشت - در همان زمان فرار رضاخان در اصفهان از او اجازه طلاق گرفت و در همان سال ۱۳۲۰ از علی قوام جدا شد.^{۲۶}

۳. فریدون جم به این گفته فردوست، که «(محمد رضا هر چه جم می خواست انجام می داد)»، معترض است و می نویسد:

... همیشه مورد توجه و محبت و مرحمت اعلیحضرت رضا شاه بودم - بویژه در مدت اسارت در موریس بسیار مورد عنایت واقع گردیدم که در عکسی که به یادگاری به من مرحمت فرموده‌اند، مرا «داماد مهربان» خوانده‌اند و مسلم است که مرا به فرزند خود سفارش فرموده‌اند. چرا اگر حسن نظری نسبت به من فردوست مشاهده نمود، آن را به نحوه خدمت، دانش نظامی، دبستگی من به نظام و بالاخره به سفارش رضاشاه کبیر نسبت نداده و آن را ناشی از چیز دیگر دانسته - که از دوستی کهن باعث شگفتی است.^{۲۷}

۴. جم بر این جمله فردوست، که «(جم در کارهای ریسک دار وارد نمی شد)»، نیز معترض است و می نویسد:

آقای «ویراستار» قبول نکردن پست وزارت جنگ رادر آن اوضاع دلیل بر صحت نظر فردوست دانسته. آیا آقای «ویراستار» می‌داند علل نپذیرفتن پست وزارت دفاع در کابینه بختیار چه چیزها بوده و آیا قبول آن در آن اوضاع ریسک نکردن بوده یا کار عاقلانه^{۲۸}!

به اعتقاد ما این اقدام آقای جم صد درصد عاقلانه بوده و مفید بود که ایشان توضیح

۲۵. همان مأخذ، ص ۳.

۲۶. همان مأخذ، ص ۳.

۲۷. مأخذ، ص ۴.

۲۸. همان مأخذ، ص ۴ - ۵.

مشروحتری پیرامون علت آن مرقوم می‌داشتند.

۵. ایراد دیگر جم بر خاطرات فردوست این است که در زمان سلطنت رضاشاه، همه فرزندان او بر سر میز غذا حاضر نمی‌شدند! در ناهارها («والاحضرت ولیعهد، والاحضرت اشرف و علی قوام (تا ۱۳۲۰) حضور می‌یافتند و در شام‌ها هر شب تا ترک ایران والاحضرت شمس، من [جم] و شاهپور علیرضا حاضر می‌شدیم. در شهر (زمرستان) روزهای جمعه ناهار علیاحضرت ملکه مادر هم حضور می‌یافتند. ولی شاهپورهای دیگر و شاهدخت فاطمه هیچگاه در ناهار و شام شرکت نمی‌کردند.»^{۲۹}

البته این اطلاع فریدون جم درباره مراسم غذاخوری رضاشاه در سالهایی که ایشان به عنوان داماد در دربار پهلوی حضور داشت (۱۳۱۶ - ۱۳۲۰) می‌تواند معتبر باشد. گفته فردوست به عنوان کسی که از ۱۳۰۴ به عنوان تنها همبازی ولیعهد در دربار حضور داشت نیز می‌تواند ناظر به همین مراسم طی ۱۲ سال پیشتر باشد.

۶. فریدون جم، این گفته فردوست را، که محمودجم پس از فرار رضاخان مدت زیادی نزد او بود و رضاخان طی نامه‌ای به محمدرضا از او تمجید کرد و جم آن نامه را قاب گرفت،^{۳۰} تکذیب می‌کند. او می‌نویسد: «محمودجم فقط تا بندرعباس همراه رضاشاه بود و فردی که همراه شاه مخلوع سفر کرد خود او بوده‌است. فریدون جم مسئله قاب گرفتن نامه رضاشاه را نیز تکذیب می‌کند.»^{۳۱} این گفته می‌تواند صحیح باشد و منظور فردوست شاید همان عکسی بوده که رضاشاه به «داماد مهربانش» اهدا کرده و پیشتر جم به آن اشاره نموده‌است. شاید نامه‌ای نیز در کار بوده که فریدون جم ندیده و فردوست در حافظه‌اش آن نامه را با عکس فوق آمیخته باشد.

۷. فریدون جم در رابطه باماجرای ارسال خاک ایران توسط ارنست پرون به رضاشاه - که در خاطرات فردوست شرح داده شده -^{۳۲} مدعی است که شاه مخلوع در نامه‌ای به او (جم) خواستار شد که «(احلیحضرت)» (محمدرضا) دیگرپرون را نزد وی نفرستد. فریدون جم، علت نفرت رضاشاه از پرون را «(بحث‌های سیاسی)» او با «(شاهپورها)» بیان می‌کند!^{۳۳}

۲۹. همان مأخذ، ص ۵.

۳۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱، ص ۷۲.

۳۱. دستنوشته فریدون جم. ص ۵ - ۶.

۳۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱، ص ۷۲.

۳۳. دستنوشته فریدون جم. ص ۶.

۸. جم شرح فردوست پیرامون حمله ندیمه‌های تاج الملوک پهلوی (خانواده میرزای ناظر) به کاخ «والاحضرت عصمت»، با چوب و چماق، را تکذیب می‌کند، ولی مشارکت آنان در خصومت میان تاج الملوک با عصمت را تأیید می‌کند. او می‌نویسد:

[خانواده ناظر] هیچگاه جرئت نمی‌کردند نسبت به زن سوگلی شاه و مادر ۵

۳۴

فرزند از فرزندان شاه چنین اسائه ادب کنند.

به گمان ما گواهی فردوست موثق است، زیرا وی ۱۲ سال پیشتر از فریدون جم (و آنهم در دوران اولیه سلطنت رضاخان و مقارن با ازدواجهای او با توران و عصمت) در دربار حضور داشته و یک شاهد عینی محسوب می‌شود.

۹. فریدون جم در ۳ صفحه از دستنویس ۳۳ صفحه‌ای فوق این گفته فردوست، که رضاشاه از عصمت ملتمسانه خواست که نزد او بماند، را تکذیب می‌کند و ابراز تعجب می‌کند که چگونه آن شاه قدر قدرت و قوی شوکت، حتی در دوران انکسار و عجز خود، از همسر سوگلی‌اش «ملتمسانه» تقاضایی داشته باشد! ۳۵

۱۰. فریدون جم مدعی است که «موضوع اختلاف انداختن بین دو لشکر» مستقر در تهران توسط رضاخان «در مغز بیمار فردوست پیداشده» و «بکلی دروغ و افترا آمیز است»! و نیز فردوست «ناجوانمرده» مدعی است که رضاخان توجه بیشتری به واحدهای مستقر در تهران مبذول می‌داشت! ۳۶

۱۱. به گفته جم، شهرت امیراحمدی مربوط به عملیات لرستان بود و نه کردستان. ۳۷

۱۲. فریدون جم ماجرای رفتن رضاخان به منزل محمدعلی فروغی را کاملاً تکذیب نمی‌کند و می‌نویسد:

گمان ندارم صحت داشته باشد. شاه او را احضار می‌کرد و مسلماً می‌آمد. کلمه «ملتمسانه» را کسی نمی‌تواند به رضاشاه نسبت دهد [!] احتمال دارد به علت بیماری و بستری بودن فروغی به منزل او رفته باشد. ۳۸

گفتنی است که اخیراً در خاطرات منسوب به محسن فروغی این ملاقات مرموز دو ساعته در خانه فروغی مورد تأیید قرار گرفته ۳۹، که این خود دلیلی است متقن بر اهمیت و

۳۴. همان مأخذ، ص ۶.

۳۵. همان مأخذ، ص ۶ - ۸.

۳۶. همان مأخذ، ص ۹.

۳۷. همان مأخذ، ص ۱۰.

۳۸. همان مأخذ، ص ۱۱.

۳۹. باقر عاقلی. ذکاء الملك فروغی و شهرپور ۱۳۲۰. تهران: علمی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۹۸ - ۹۹.

ارزش تاریخی خاطرات فردوست.

۱۳. در مسئله تخلیه پادگانها در شهریور ۱۳۲۰، که فردوست آن را ناشی از دستور مستقیم رضاخان می‌داند، فریدون جم همان قول رسمی دوران محمدرضا پهلوی را تکرار می‌کند. تنها حرف تازه وی این است:

شنیدم احمد نخجوان و ریاضی با موافقت ولیعهد سربازان را مرخص کردند. وقتی معلوم شد که بدون اطلاع شاه این کار شده و کار به آنجا کشید که حتی کتک بخورند صحبتی از اجازه ولیعهد نکردند.^{۴۰}

درباره این حادثه و تناقضات اقوال مختلف توضیح کافی داده‌ایم.^{۴۱} فریدون جم این گفته فردوست که رضاخان در زمان فرار از ایران با ذکر نام کوچک از او خداحافظی کرد (حسین، ازت خداحافظی می‌کنم!) را تکذیب می‌کند و می‌افزاید که رضاخان برای فردوست «چنین شخصیتی قائل نبود که از او خداحافظی کند».^{۴۲} اگر فردوست فاقد چنین شخصیتی بود، چگونه مقبول‌ترین فرد در نزد رضاخان برای همنشینی شبانه‌روزی ولیعهدش و محرم اسرار محمدرضا پهلوی به شمار می‌رفت؟!

۱۵. فریدون جم به درستی می‌نویسد که سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش دولت مصدق بود و نه وزیر دفاع.^{۴۳}

۱۶. جم گفتار فردوست پیرامون برخوردهای خشن و بی‌ادبانه ارنست پرون با محمدرضا پهلوی را تکذیب می‌کند. معلوم نیست آقای جم که به حریم خصوصی زندگی شاه راهی نداشته، چگونه به خود صلاحیت اظهار نظر در این زمینه را می‌دهد. او می‌افزاید:

فردوست خصومت خود را با شاه خواسته به این طریق ابراز کند و هیچ صحت ندارد (خصومتی که بعد از انقلاب بروز کرده)^{۴۴}

جم هم چنین می‌نویسد که پرون در سفر قاهره دچار منتریت و در اثر آن فلج شد و نه - طبق گفته فردوست - در اثر سنگ کلیه! جمله فردوست چنین است: «در این زمان پرون دچار سنگ کلیه شد و پای راستش فلج گردید...»^{۴۵} این اشاره به دو بیماری

۴۰. دستنوشته فریدون جم. ص ۱۲.

۴۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۲، ص ۳۲ - ۳۳.

۴۲. دستنوشته فریدون جم. ص ۱۴.

۴۳. همان مأخذ، ص ۱۶.

۴۴. همان مأخذ، ص ۱۶.

۴۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱، ص ۱۹۱.

است و منظور این نیست که پرون در اثر سنگ کلیه فلج شد. گفتنی است که رفتار خشن پرون با شاه معدوم در اسناد دیگر - از جمله خاطرات ثریا اسفندیاری - نیز تکرار شده و جایی برای دفاع آقای جم نمانده است!

۱۷. فریدون جم به بیمار روانی خواندن رضاخان توسط فردوست معترض است:

تا حال هیچ کس رضا شاه را بیمار روانی نخوانده. این را هم باید حقیقتی

فردوست به حساب آورد؟! ^{۴۶}

۱۸. جم درباره روابط خود با سرهنگ آمریکایی و همسرش (سرهنگ دوم گُردر

معاون وابستگی هوایی آمریکا در ایران)، پس از شرحی پیرامون سوابق این آشنایی، می نویسد که سرهنگ فوق برای مأموریت به ویتنام رفت و:

خانم و فرزندانش موقتاً در ایران ماندند تا ببینند چه بر سر او می آید. در این

مدت هر گاه مامیهمانی داشتیم خانم را هم دعوت می کردیم. خانم جوان و

آراسته و جدی و سنگینی بود و با خانم من مناسبات دوستی داشت. فردوست هم

که تقریباً هر شب به خانه ما می آمد البته او را دیده است و کاملاً از سابقه و دوستی

مأملع بود. ^{۴۷}

معهداً، فریدون جم به کلی منکر اظهارات فردوست در زمینه ارتباط این آشنایی با

خریده‌های نظامی از آمریکاست!

۱۹. فریدون جم هم چنین ماجرای تانک چیفتن و پیوند آن با برکناری خود را به

کلی تکذیب می کند، ولی علت این برکناری و مغضوبیت را توضیح نمی دهد!

۲۰. جم به شدت از اینکه فردوست انتصاب وی به سفارت اسپانیا را لطف خود در

حق این دوست نزدیک بیان داشته، برمی آشوبد و می نویسد:

فردوست مسلماً در کتاب خود را خیلی بزرگتر از آنچه بود دیده است. آنطور

خود را شرح داده که بر همه مسائل وارد و ... [ناخوانا] بوده و همه به او مراجعه

کرده و او مسائل را حل و فصل می کرده که بهیچوجه چنین نیست. او فقط

می توانست در امور مربوط به خود دخالت کند و اگر گزارشاتی داشت به عرض

اعلیحضرت برساند. نه اعلیحضرت و نه فرماندهان به او حق دخالت و فضولی

می دادند! ^{۴۸}

۴۶. دستنوشته فریدون جم. ص ۱۷.

۴۷. همان مأخذ، ص ۲۱.

۴۸. همان مأخذ، ص ۲۵.

اسناد موجود ثابت می کند که این ادعای جم چیزی بیش از بازتاب احساس تحقیر وی در قبال خاطرات فردوست نیست. قطعاً فریدون جم در ردهای نبوده و نیست که صلاحیت داوری پیرامون میزان قدرت و اختیارات فردوست را داشته باشد. بعلاوه این نهایت ناسپاسی اوست در قبال لطفی که یک دوست دیرین در حق وی و خانواده اش روا داشته.

۲۱. فریدون جم هم چنین ماجرای پیشنهاد کودتا توسط سرلشکر ناظم را تکذیب می کند، ولی مجدداً درباره علت برکناری خود ساکت است.

۲۲. جم گفته فردوست درباره تلاش فراماسوئری برای جلب خود را تأیید می کند، ولی انگیزه خود را توجیه می نماید:

آقای ازدری که دوست نزدیک پدرم بود درویش مسلک است و از فراماسوئری بسیار تعریف می کرد و خیلی شیفته آن بود و شاید هنوز هم باشد. می گفت شریف امامی رئیس لژ ایران است. روزی در اسپانیا به من گفت خوب است شما هم به تشکیلات آن پیوندید. من اصلاً کوچکترین اطلاعی از فراماسوئری نداشته و ندارم و نمی دانم چه می گویند، چه می خواهند و چه می کنند. بنابراین جوابی ندادم. چون ازدری بیشتر متکلم وحده است. حال اگر از طرف خود نظری به شریف امامی داده باشد ربطی به من ندارد. من خواهان هیچ مقامی غیر نظامی نبوده ام و هیچگاه آرزوی وزارت و نخست وزیری نکرده ام. من خود را می شناسم که به درد این کارها نمی خورم. اگر هم به من پیشنهاد می شد مسلماً رد می کردم. حال چطور فردوست که مرا می شناخت می گوید من گفته ام: بسیار خوب اگر برای من این مقامات فراهم می شود اقدام کنید!!!!!!^{۴۹}

۲۳. فریدون جم ماجرای امتناع خود از پذیرش پست وزارت دفاع در دولت شاپور بختیار را چنین شرح می دهد:

وقتی دولت بختیار تشکیل شد، من باز نشسته، بدون شغل و ساکن لندن بودم. ناگهان از تهران شروع شد به تلفن به من که برای تصدی وزارت دفاع به تهران بیائید. من مرتب پاسخ رد می دادم و تلگرامی هم به وسیله سفارت لندن به تهران مخابره کردم که

الف - حکومت بختیار ماندنی نیست؛

ب - پست وزارت دفاع در ایران سازمان مسئول و بدون اختیار است؛

پ - هنگامی که جوائتر، حاضرالذهن تر و مشتاق تر به خدمت بودم
اعلیحضرت مرا مرخص کردند، چرا حالا در این بحران مرا احضار می فرمایند؟
ت - نوشتم نمی خواهم سر خوردگی های قبلی تکرار شود. اعلیحضرت کار
مرانمی پسندند و بالمآل با ایشان کار من به جایی نمی رسد.

معذلك با اصرار و ابرام مرا احضار می کردند. من بدون آنکه پست را قبول
کنم، برای مذاکره با اعلیحضرت و به خرج خود به تهران رفتم.

روزی صبح جمعه بود که در حوالی ساعت ۶ صبح به تهران رسیدم. مرا به
سالن تشریفاتی دولت راهنمایی کردند. در آنجا دیدم آقای اصلان افشار و خانم
از تشریفات دربار، تیمسار معصومی معاون وزارت دفاع و وعده ای از افسران و
دوستان و تیمسار ناظم آمده بودند. برای من هم دربار در هتل هیلتون جا رزرو
کرده بود و هم وزارت دفاع در باشگاه افسران. اتومبیل هم فرستاده بودند. من
چون هنوز قبول پست نکرده بودم با دوست و خویش پدرم تیمسار ناظم به خانه او
رفتم.

همانروز عصر ساعت چهار بعد از ظهر برای شرفیابی به حضور اعلیحضرت
احضار شدم. در همان جلسه پس از دیدن وضع و اطلاع از تصمیم اعلیحضرت به
ترك ایران، صحبت اعلیحضرت در مورد وظایف وزارت جنگ (دفاع) و
نداشتن هیچگونه اختیارت و تمام مسئولیت ها، معلوم گردید که اعلیحضرت
تغییری در تکالیف وزارت جنگ قائل نیستند و فرمودند در غیاب ایشان
نخست وزیر و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران مسئول اقدامات هستند. من هم اجازه
بازگشت به لندن خواستم و حاضر به قبول پستی که باید همه مسئولیت ها را تقبل
ولی به کلی بی اختیار بود نشدم.

همان شب در منزل ناظم، تیمسار فردوست، تیمسار قره باغی و تیمسار مبصر
از من دیدن کرده و اصرار داشتند که پست وزارت دفاع را قبول کنم.^{۵۰}

چکیده مهم ترین ایراداتی که فریدون جم بر خاطرات فردوست وارد می داند، بیان
شده همانطور که ملاحظه شد، صرف نظر از چند مورد بسیار جزئی، سایر ایرادات یا به کلی
بی اساس است، یا ناشی از تفاوت زاویه نگرش فردوست و جم به حوادث می باشد، و یا
ناشی از حب و بغض های شخصی جم. مهم ترین آنکه فریدون جم از کنار گرهی ترین موارد
مورد اشاره فردوست رد شده و مثلاً درباره نقش الن چارلز ترا ترا در صعود

محمد رضا پهلوی به سلطنت کاملاً سکوت کرده است.

انتشار خاطرات فردوست و جستارهای مکمل آن تنها در محافل وابستگان و بازماندگان رژیم پهلوی بازتاب نداشت. خوانندگان فراوانی نقدها و نظرهای توأم با حسن ظن خود را برای ما ارسال داشته‌اند که بیانگر استقبال گسترده جامعه اهل کتاب و تحقیق از این اثر است. به عنوان نمونه‌ای از این واکنشها به درج گزیده‌ای از نامه آقای ح ۴۰. زاوش می‌پردازیم:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

سلام!

انتشار کتابی چون ظهور و سقوط سلطنت پهلوی همت بزرگی را می‌طلبیده، و کوشش پرارج اهل قلم آن موسسه در راستای روشنگری بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران در خور تقدیر و ستایش است...

نخست باید به این نکته اذعان کرد، که برای نخستین بار چنین پژوهشهای سیاسی متدیک درباره ساختار دولتها و عملکرد دولتمردان ایران صورت می‌گیرد. این کار برای آگاه‌سازی نسل‌رهاگر ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. راقم سطور بر این باور است که در شرایط سلطه طلبی کنونی میلیتاریسم جهانی، هیچ خدمتی در عرصه فرهنگی مهم‌تر از کاری که آن موسسه انجام داده نیست...

آقای زاوش سپس برخی توضیحات تکمیلی خود را به شرح زیر مرقوم می‌دارد:

۱- سرلشکر حسن (محمدحسن - وی بیشتر به نام حسن شناخته می‌شود) اخوی: از تبار دودمان فراماسونری «سادات اخوی» در سال ۱۳۳۴ به عنوان رئیس سازمان جنگلها و مراتع کشور برگزیده شد (این سازمان از معدود تشکیلات دولتی بود که در اجرای فرامین کودتاگران کارشکنی می‌کرد). تشکیل گارد مسلح جنگل از ابتکارات سرلشکر اخوی بود، و فرماندهی آن نیز وسیله وی تعیین می‌شد. وی مبتکر انتقال فاسدترین افسران بازنشسته و شاغل ارتش برای تصدی مشاغل مختلف در سازمانهای دولتی (سویل) می‌باشد. او از این افسران به عنوان آلت سرکوب کارمندان مبارز و آزاده استفاده می‌نمود. سپس به پاس همین خوش خدمتی‌ها به بالاترین منصب دولتمردی دست یافت و وزیر کشاورزی شد.

بدین ترتیب دو شغل معتبر وی که خود می‌تواند شناساننده بسیاری از تبه‌کاری‌های دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باشد از قلم افتاده است. سرلشکر اخوی از محل دزدی‌ها و رشوه‌های کلان کاخی ساخته بود که درهای ورودی آن با امواج اتومبیل باز و بسته می‌شد، و آن روزها که پول «خیلی عزیز» بود، چهارصد هزار تومان هزینه وارد کردن این درها از خارج شده بود و تماماً نیز توسط پیمانکاران جنگل پرداخت گردیده بود.

داستان جایزه درخت طلا و اعطای آن از سوی شرکت سهامی کشاورزی جنوب (که خود سرلشکر اخوی از سهامداران عمده آن بود) ترفند شگفت‌انگیزی بود که به تخریب هزارها هکتار از اراضی جنگلی حاشیه رود کرخه انجامید و ثروت کلانی را نصیب [شرکت] کشاورزی جنوب نمود...

۲- جلال آهنجیان: از وی چنان سخن رفته که شائبه هر نوع خیانتی را از لوح ضمیر خواننده نا آگاه می‌زداید و او را آدمی می‌شناساند که با امرای ارتش حشر و نشری داشته، رفیق باز، خوش مشرب و خوش قلب و ساده لوح و ... بوده است. خیلی‌ها این صفات را جزو معایب اجتماعی افراد نمی‌شمرند.

باید گفته شود که این شخص ۸۰۰ میلیون ریال از بانک اعتبارات صنعتی و ۶۰۰ میلیون ریال از بانک ملی ایران وام دریافت نموده بود، تا کارخانه «پلاکاز سازی» - روکش چوبی - ایران هلس را در شهر صنعتی قزوین راه‌اندازی نماید. در حالی که ارزش تمام تاسیسات و ماشین آلات کارخانه بعد از فرار وی از ایران فقط ۵۰۰ میلیون ریال تقویم گردید. در واقع آهنجیان در جریان راه‌اندازی کارخانه، از محل وام‌های دریافتی ۹۰۰ میلیون ریال با ارزش دلاری ۷۰ ریال به آمریکا انتقال داده بود.

باید نوشته شود که او در بحبوحه مبارزات مردم ایران - پس از فاجعه جمعه سیاه میدان شهدا - به مناسبت سی و هشتمین سالروز سلطنت محمد رضا پهلوی تلگرامی به شاه مخابره نموده که ۳۵ نفر از صاحبان صنایع چوب آن را امضاء نموده بودند. متن تلگرام در روزنامه کیهان اول مهر ۱۳۵۷ (شماره ۱۰۵۷۱) به چاپ رسید. در این تلگرام وی مسلمانان مبارز ایران و رهبری آن را تخطئه نموده، آنها را معدودی دشمنان ایران معرفی کرده، و اطمینان داده بود که از شعار «خدا، شاه، میهن» تاپای جان دفاع خواهند کرد. حیرت آور این بود که همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، برای از بین بردن

نسخه اصلی و امضاء شده این «آگهی» از آرشیو کیهان و جایگزین کردن نسخه دیگری با امضای جعلی، بیش از یک میلیون ریال خرج کردند...

باید اعلام می‌شد که جلال آهنچیان در آمریکا رهبری سازمانی به نام «حرکت» را به عهده داشته که علیه نظام جمهوری اسلامی سمپاشی می‌کرد. هم چنین گفته می‌شد که برادران وی از محل غارتگری‌های بیت‌المال او تغذیه مالی می‌شوند...

حاج جواد آهنچیان، برادر جلال، هرگز کارمند منابع طبیعی نبود. جلال او را به عنوان عضو هیئت مدیره چو کا جاداده‌بود، تا از راه اعمال نفوذ مواد اولیه کارخانه ایران هلس را تأمین نماید، و از این راه میلیون‌ها تومان به جیب زدند...

جلال آهنچیان - وی و برادرانش هیچگاه از عنوان سیادت استفاده نمی‌کردند، تنها در نظام جمهوری به عنوان «تقیه» از پیشوند «سید» بهره می‌گیرند. بی‌آنکه کیفر اعمال خیانت‌آمیز خود را ببیند، یا اینکه دادگاه‌های انقلاب فرصت پس گرفتن اموال به یغما رفته را پیدا کنند، چندی پیش در آمریکا مرد. و آگهی ترحیم وی از سوی وابستگان باذکر اینکه یکی از تجار و صاحبان صنایع بود، در کیهان روز پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه ۱۳۷۰ به چاپ رسیده بود.

درباره بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و دولتی که در این کتاب اسم برده شده، از جمله میرزا کریم خان رشتی (عامل اینتلیجنس سرویس)، ... احمد سمیعی (در بین اهل قلمان دونفر به نام احمد سمیعی هست. آنکه مورد نظر است مولف کتابهای سی و هفت سال و برکشیده به ناسزای باشد)، پرویز خوانساری و مهدی قلی علوی مقدم سخن‌های گفتنی فراوان است...

باید بیفزائیم که جلال آهنچیان در سال ۱۹۸۲ در آمریکا با هزینه شخصی خود کتابی به نام طرح سقوط یک پادشاه به چاپ رساند که در آن از رژیم پهلوی و بویژه از دوست قدیمی‌اش - ارتشبد غلامعلی اویسی - دفاع شده بود.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ضمن تشکر از خوانندگانی که تا کنون تقددا و نظرات خود را درباره آثار و پژوهشهای منتشر شده توسط این موسسه ارسال داشته‌اند، از تداوم این ارتباط استقبال می‌کند و امیدوارست که به یاری و همت همه کسانی که خاطرات و اسناد معتبری در اختیار دارند، بتواند در مسیر بازسازی حوادث گذشته میهن

اسلامی مان کوشا باشد.

اسلامی مان کوشا باشد.

علیرغم تلاش این موسسه، متأسفانه در چاپ اول کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی برخی اشتباهات رخ داده که ذیلاً تصحیح می‌شود:

۱- در جلد دوم، صفحه ۳۲۹، درباره خانواده دکتر منوچهر اقبال اشتباه رخ داده که به شرح زیر تصحیح می‌شود:

حاج میرزا ابوتراب اقبال انولیه (مقبل السلطنه) دارای ۷ پسر و ۳ دختر بود که به ترتیب سن عبارتند از: علی اقبال (اقبال السلطان)، مرضیه اقبال (تفضلی)، عبدالعلی اقبال (اقبال الممالک)، عبدالوهاب اقبال، دکتر منوچهر اقبال، ایراندخت اقبال، خسرو اقبال، توراندخت اقبال، محمد علی اقبال، احمد اقبال.

پسر بزرگ (علی اقبال) از دوره هفتم تا دوره پانزدهم (۹ دوره) نماینده مجلس شورای ملی بود. دکتر منوچهر اقبال از سال ۱۳۲۹ استاندار آذربایجان بود. او با نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق استعفا داد و در سال ۱۳۳۱ راهی اروپا شد. وی در ۴ آذر ۱۳۵۶ درگذشت.

۲- در توضیحات «ویراستار» بر دستنوشته ارتشبد فردوست پیرامون «سازمان بی سیم» به اشتباه نام کامل دکتر مهیمین - رئیس ستاد مرکزی سازمان بی سیم - دکتر حسین مهیمین ذکر شد. پس از انتشار کتاب، آقایان مهندس مجید مهیمین (از تهران) و دکتر حمید مهیمین (از آلمان) - فرزندان مرحوم دکتر حسین مهیمین - با ارسال نامه ما را متوجه این خطا نمودند. در تماس با مراکز ذیصلاح روشن شد که دکتر مهیمین مورد نظر فردوست، که زمانی معاونت وزارت کار را به عهده داشته، جواد مهیمین فرزند حسین (میر حسین)، متولد ۱۲۸۶، به شناسنامه شماره ۱۰۳۴۸، می‌باشد. این خطا در چاپ سوم کتاب اصلاح گردید. در همین جا لازم می‌دانیم به خاطر اشتباه فوق از خانواده مرحوم دکتر حسین مهیمین صمیمانه پوزش بخواهیم و مراتب سپاس خود را از آنان به خاطر تذکرشان ابراز داریم.

۳- در جلد دوم، صفحه ۳۲۷، با استناد به برخی اسناد بر عضویت دکتر علی امینی مجدی (نخست‌وزیر پیشین) در تشکیلات فراماسونری تصریح شده. این استناد اشتباه است و اسناد فوق به دکتر علی امینی دیگری تعلق دارد.

۴- در جلد دوم، صفحه ۶۲۵، تصویر یکی از امرای ارتش پهلوی مندرج است که توسط خود او به سرشاپور ریپورتر اهداء شده. امضاء صاحب عکس ناخواناست. در چاپ اول، فرد فوق سپهبد مهدیقلی علوی مقدم معرفی شده که اشتباه است و تصویر وزیر نویس آن به ارتشبد عبدالله هدایت تعلق دارد.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی